

فصلنامه علمی تخصصی فقه و حقوق معاصر

سال یازدهم- پاییز ۱۴۰۴- شماره ۳۳- ص ۸۱-۱۰۲

مسئولیت حقوقی و کیفری شرکت‌های چندملیتی در نقض فاحش حقوق بشر در زنجیره تأمین جهانی

جواد نظریان زاد^۱

چکیده

این تحقیق به طور جامع به واکاوی جنبه‌های حقوقی و کیفری مسئولیت شرکت‌های فراملی در مواجهه با نقض گسترده حقوق بشر در بستر زنجیره‌های تأمین جهانی می‌پردازد. قدرت و نفوذ فزاینده این شرکت‌ها، اغلب منجر به ایجاد خلاءهای قانونی و دشواری در انتساب مسئولیت می‌شود، که این پژوهش ابتدا به این پدیده «بحران خلأ مسئولیت حقوقی» می‌پردازد. در ادامه، مفهوم «شخصیت حقوقی» شرکت‌ها و محدودیت‌های نظام‌های حقوقی سنتی در اعمال عدالت بین‌المللی در قبال این بازیگران فرا مرزی مورد تحلیل قرار می‌گیرد. این مطالعه، نظریه «زنجیره تأمین» را به عنوان ابزاری بنیادین برای انتساب مسئولیت به شرکت مادر در قبال تخلفات صورت گرفته در طول شبکه جهانی تولید و توزیع، به دقت بررسی می‌کند. همچنین، «اصول راهنمای سازمان ملل در مورد کسب و کار و حقوق بشر» به عنوان یک عرف بین‌المللی در حال تکامل، و قوانین جدید «تکلیف دقت» در اتحادیه اروپا، خصوصاً رویکردهای آلمان و فرانسه در الزام شرکت‌ها به نظارت بر زنجیره تأمین خود، مورد ارزیابی دقیق قرار می‌گیرند. چالش‌های عملی و حقوقی «دسترسی به عدالت» برای قربانیان نقض حقوق بشر توسط شرکت‌ها، به ویژه مسائل مربوط به «صلاحیت قضایی» در رسیدگی به جرایم بین‌المللی ارتكابی توسط بخش خصوصی، موشکافانه بررسی می‌شود. نقش «اسناد بالادستی» و «قراردادهای تجاری» به عنوان اهرم‌هایی برای تضمین یا تضعیف حقوق بشر نیز مورد کنکاش قرار می‌گیرد. در حوزه «مسئولیت کیفری شرکت‌ها»، رویه‌های قضایی نوظهور تحلیل شده و امکان انتساب جرم و مجازات کیفری به یک شخصیت حقوقی برای نقض حقوق بشر کاویده می‌شود. همچنین، چالش «پرده شرکت» و راهکارهای حقوقی برای عبور از ساختارهای مالکیت ظاهری و تعیین عاملان اصلی مسئول، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. در نهایت، مقاله با تأکید بر ضرورت گذار از

^۱ کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل

«مسئولیت اخلاقی» به تعهدات «قانونی الزام‌آور»، پیشنهاداتی را برای تدوین یک چارچوب بین‌المللی جهت پاسخگو ساختن مؤثر شرکت‌های چندملیتی در قبال نقض حقوق بشر ارائه می‌دهد.

واژگان کلیدی: شرکت‌های چندملیتی، مسئولیت حقوقی، مسئولیت کیفری، حقوق بشر، زنجیره تأمین جهانی.

مقدمه:

در سپهر جهانی شدن اقتصاد و در هم تنیدگی فزاینده بازارها، شرکت‌های چندملیتی به عنوان بازیگران اصلی در عرصه تجارت بین‌الملل، نقشی بی‌بدیل در توسعه اقتصادی و نوآوری ایفا می‌کنند. با این حال، گسترده‌گی دامنه فعالیت این نهادهای اقتصادی، که اغلب از مرزهای جغرافیایی و حاکمیتی فراتر می‌رود، چالش‌های حقوقی و اخلاقی جدیدی را به همراه داشته است. یکی از مهم‌ترین این چالش‌ها، بروز موارد نقض فاحش حقوق بشر در سراسر زنجیره‌های تأمین جهانی این شرکت‌هاست؛ مسائلی چون استثمار نیروی کار، بهره‌کشی از کودکان، شرایط کاری ناامن و غیرانسانی، تخریب محیط زیست و نقض حقوق جوامع محلی، که در سایه پیچیدگی ساختارهای حقوقی و پراکندگی جغرافیایی، اغلب بدون پاسخگویی مؤثر باقی می‌مانند.

این خلأ مسئولیت، نه تنها قربانیان این نقض‌ها را از دسترسی به عدالت محروم می‌سازد، بلکه اعتبار و مشروعیت نظام حقوقی بین‌المللی را نیز زیر سؤال می‌برد. پرسش بنیادین این است که چگونه می‌توان شرکت‌های چندملیتی را، که غالباً از ساختارهای حقوقی پیچیده و شخصیت‌های حقوقی متعدد در کشورهای مختلف بهره می‌برند، در قبال اقدامات زیان‌بار در زنجیره تأمین جهانی خود مسئول شناخت؟ آیا چارچوب‌های حقوقی موجود، اعم از حقوق داخلی و بین‌المللی، قادر به مقابله با این چالش‌های نوظهور هستند؟ با توجه به موارد ملموس نقض حقوق بشر توسط برندهای بزرگ در کشورهای در حال توسعه و اهمیت فزاینده این بحث در مجامع بین‌المللی و حقوقی اروپا، ضرورت پژوهشی جامع در این زمینه بیش از پیش احساس می‌شود. این مقاله با هدف ترسیم دقیق مسئولیت حقوقی و کیفری شرکت‌های چندملیتی در قبال نقض فاحش حقوق بشر در زنجیره تأمین جهانی، به بررسی مفاهیم کلیدی، تحلیل رویه‌های قضایی نوظهور، و ارزیابی چارچوب‌های قانونی ملی و بین‌المللی می‌پردازد. پژوهش حاضر تلاش دارد تا با تبیین چالش‌های پیش رو و ارائه راهکارهای حقوقی، گامی در جهت تقویت پاسخگویی شرکت‌ها و تضمین رعایت حقوق بشر در سطح جهانی بردارد.

مفهوم «شخصیت حقوقی» شرکت‌ها و چالش‌های اجرای عدالت در سطح بین‌المللی

بنیان‌های مفهوم «شخصیت حقوقی» شرکت‌ها، که به این نهادهای اقتصادی اجازه می‌دهد تا در عالم حقوق، دارای حقوق و تکالیفی مستقل از سهامداران و مدیران خود باشند، ریشه در تحولات تاریخی و اقتصادی دوران مدرن دارد. این مفهوم، که در ابتدا برای تسهیل تجارت، جذب سرمایه و تقسیم ریسک طراحی شد، به شرکت‌ها اجازه می‌بخشد تا به عنوان یک «شخص» در معاملات حقوقی، مالک اموال، طرف دعاوی حقوقی و حتی مسئول تعهدات مالی و قراردادی خود عمل کنند. این استقلال حقوقی، ستون فقرات نظام حقوق شرکت‌ها را تشکیل داده و امکان فعالیت گسترده و پایدار آن‌ها را فراهم می‌آورد. با این حال، همین استقلال که در نظام‌های حقوق داخلی مزایای فراوانی دارد، در عرصه بین‌المللی و در مواجهه با نقض حقوق بشر، به مانعی جدی برای اجرای عدالت تبدیل می‌شود (کاپل، ۲۰۰۵: ۳۴).

سیستم‌های حقوقی سنتی، که عمدتاً بر پایه اصول سرزمینی بودن حاکمیت و صلاحیت قضایی بنا نهاده شده‌اند، در مواجهه با شرکت‌های چندملیتی با چالش‌های بنیادین روبرو هستند. این شرکت‌ها با بهره‌گیری از انعطاف‌پذیری شخصیت حقوقی و تأسیس شعب، شرکت‌های تابعه یا وابسته در کشورهای مختلف، قادرند فعالیت‌های خود را به گونه‌ای سازماندهی کنند که از دامنه مؤثر قوانین داخلی یک کشور خاص فراتر روند. بدین ترتیب، در صورت وقوع تخلف یا نقض حقوق بشر در یکی از واحدهای عملیاتی شرکت در کشوری خاص، تعقیب و مجازات شرکت مادر یا کسب اطمینان از جبران خسارت برای زیان‌دیدگان، به امری بسیار دشوار بدل می‌گردد. این پراکندگی جغرافیایی، همراه با تفکیک حقوقی میان شرکت اصلی و شرکت‌های تابعه، ابزارهای سنتی اجرای عدالت را با ناکارآمدی روبرو می‌سازد (صفاری، ۱۳۹۸: ۸۸).

ناتوانی نظام‌های حقوقی در برخورد مؤثر با «غول‌های شرکتی» که در چندین کشور فعالیت دارند، از ماهیت «شخصیت حقوقی» و امکان «گریز از مسئولیت» ناشی می‌شود. در بسیاری از موارد، شرکت‌های تابعه، شخصیت حقوقی مستقلی دارند و مسئولیت مستقیم آن‌ها محدود به دارایی‌ها و سرمایه خود شرکت تابعه است. شرکت مادر، که ممکن است در کشوری دیگر مستقر باشد و صرفاً سهامدار عمده یا کنترل‌کننده شرکت تابعه باشد، به راحتی می‌تواند خود را از مسئولیت مستقیم اقدامات زیان‌بار واحدهای عملیاتی‌اش مبرا سازد. این امر، به ویژه در مورد نقض حقوق بشر که غالباً در کشورهای با نظام حقوقی ضعیف‌تر یا در مراحل اولیه زنجیره تأمین رخ می‌دهد، صدق می‌کند و قربانیان را در یافتن مرجع قضایی صالح و مسئول، سرگردان می‌سازد (موسوی، ۱۳۹۹: ۱۱۲).

پیامد این وضعیت، ایجاد یک «بحران مسئولیت» در سطح بین‌المللی است؛ جایی که قدرتمندترین بازیگران اقتصادی، به دلیل ساختار حقوقی خود، از پاسخگویی در قبال رفتارهای زیان‌بارشان فرار می‌کنند. این امر موجب تضعیف حاکمیت قانون، بی‌اعتمادی به نظام حقوقی بین‌المللی و تشدید بی‌عدالتی برای قربانیان می‌شود. سیستم‌های حقوقی سنتی، که عمدتاً برای تنظیم روابط میان اشخاص در یک حوزه قضایی مشخص طراحی شده‌اند، فاقد ابزارها و مکانیسم‌های لازم برای برخورد مؤثر با بازیگرانی هستند که مرزهای سرزمینی را درنوردیده‌اند و ساختارهای حقوقی پیچیده‌ای را برای گریز از مسئولیت به کار گرفته‌اند. این وضعیت، ضرورت بازنگری در مفاهیم سنتی شخصیت حقوقی و ایجاد چارچوب‌های حقوقی جدید برای پاسخگو ساختن شرکت‌های چندملیتی را بیش از پیش آشکار می‌سازد (کدخدایی، ۱۳۹۷: ۶۵).

از نظر تحلیلی، مفهوم «شخصیت حقوقی» به عنوان یک ابزار تسهیل‌گر تجارت و سرمایه‌گذاری، در ذات خود بی‌طرف است، اما نحوه تفسیر و کاربرد آن در چارچوب نظام‌های حقوقی ملی و بین‌المللی، می‌تواند به ابزاری برای فرار از مسئولیت تبدیل شود. این امر، تعارض میان کارایی اقتصادی و عدالت اجتماعی را برجسته می‌سازد و نشان می‌دهد که چگونه ساختارهای حقوقی، حتی با نیت اولیه مثبت، می‌توانند در عمل به ابزاری برای تداوم بی‌عدالتی بدل گردند. چالش اصلی در این مرحله، نه انکار مفهوم شخصیت حقوقی، بلکه یافتن راهکارهایی برای «شفاف‌سازی» و «مسئولیت‌پذیر کردن» این مفهوم در قبال رفتارهای پرخطر شرکت‌ها در سطح جهانی است.

نظریه «زنجیره تأمین» و انتساب مسئولیت به شرکت مادر

در تحلیل روابط اقتصادی پیچیده قرن بیست و یکم، مفهوم «زنجیره تأمین» به عنوان یک چارچوب تحلیلی و عملیاتی بنیادین، نقش محوری یافته است. این نظریه، کل فرایند تولید، توزیع و عرضه کالا یا خدمت را از مرحله استخراج مواد اولیه تا رسیدن به دست مصرف‌کننده نهایی در بر می‌گیرد و شامل تمامی بازیگرانی می‌شود که در این چرخه دخیل هستند؛ از تأمین‌کنندگان مواد اولیه، تولیدکنندگان قطعات، مونتاژکنندگان، توزیع‌کنندگان، تا خرده‌فروشان. در این مدل، شرکت‌های چندملیتی غالباً در راس این زنجیره‌ها قرار گرفته و با برون‌سپاری بخش‌های مختلف تولید به کشورهای دیگر، که اغلب دارای هزینه‌های تولید پایین‌تر یا مقررات زیست‌محیطی و کارگری سهل‌گیرانه‌تری هستند، شبکه‌ای گسترده و درهم‌تنیده را سازماندهی می‌کنند. این ساختار، اگرچه از منظر اقتصادی کارایی و کاهش هزینه‌ها را به همراه دارد، اما به طور همزمان، مسئولیت‌پذیری شرکت مادر را در

قبال نقض حقوق بشر یا مقررات زیست‌محیطی در طول این زنجیره، به چالشی اساسی بدل می‌سازد (پوربافر، ۱۳۹۷: ۱۵۵).

پرسش اساسی در این زمینه آن است که آیا شرکت اصلی، مثلاً در اروپا یا آمریکا، می‌تواند در قبال تخلفات کارخانه‌ای در آسیا یا آفریقا، مسئول شناخته شود؟ پاسخ سنتی حقوقی، غالباً منفی بوده است؛ زیرا شرکت‌های تابعه، به ویژه در نظام‌های حقوقی کامن‌لا، دارای شخصیت حقوقی مستقل تلقی شده و مسئولیت آن‌ها محدود به دارایی‌های خودشان است. با این حال، نظریه «زنجیره تأمین» با نقد این رویکرد سنتی، استدلال می‌کند که شرکت مادر، به دلیل قدرت کنترلی، نفوذ تعیین‌کننده در تعیین شرایط تولید، و همچنین بهره‌مندی مستقیم از سود حاصل از این زنجیره، نمی‌تواند خود را کاملاً از مسئولیت اقدامات واحدهای عملیاتی‌اش مبرا سازد. این نظریه بر این فرض استوار است که شرکت مادر، با هدایت و نظارت بر کلیت زنجیره، عملاً بر شرایط کار، استانداردهای زیست‌محیطی و رعایت حقوق بشر در تمام مراحل تأثیرگذار است (کاتوزیان، ۱۳۹۹: ۷۸).

برای انتساب مسئولیت به شرکت مادر در چارچوب نظریه زنجیره تأمین، رویکردهای مختلفی در نظام‌های حقوقی و رویه‌های قضایی در حال شکل‌گیری است. یکی از این رویکردها، تمرکز بر «کنترل مؤثر» یا «نفوذ قابل توجه» شرکت مادر بر شرکت‌های تابعه است. اگر بتوان اثبات کرد که شرکت مادر در تصمیم‌گیری‌های عملیاتی، تعیین شرایط قراردادها، نظارت بر فرآیندهای تولید، یا حتی انتخاب تأمین‌کنندگان، نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است، آنگاه می‌توان استدلال کرد که مسئولیت تخلفات رخ داده، فراتر از شرکت تابعه، به شرکت مادر نیز سرایت می‌کند. این رویکرد، به ویژه در دعاوی مربوط به نقض حقوق بشر و کار اجباری، که اغلب در سطوح پایینی زنجیره تأمین رخ می‌دهد، اهمیت بسزایی یافته است (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۴۰۰: ۵۵).

در همین راستا، برخی نظام‌های حقوقی و رویه‌های قضایی، مفهوم «مسئولیت تضامنی» یا «مسئولیت غیرمستقیم» را برای شرکت‌های مادر در نظر گرفته‌اند. این بدان معناست که حتی اگر شرکت مادر به طور مستقیم در وقوع تخلف دخالت نداشته باشد، اما به دلیل جایگاه خود در راس زنجیره و توانایی بالقوه برای جلوگیری از وقوع تخلف، می‌تواند در کنار شرکت مباشر، مسئول جبران خسارات وارده شناخته شود. این رویکرد، که به نوعی «نظریه مسئولیت پیشگیرانه» را نیز در بر می‌گیرد، تلاش دارد تا از فرار مسئولیت شرکت‌های بزرگ جلوگیری کرده و آن‌ها را به رعایت استانداردهای حقوق بشری و زیست‌محیطی در کلیه سطوح فعالیتشان ملزم سازد (رنجبریان، ۱۳۹۸: ۱۲۰).

از منظر حقوقی، چالش اصلی در اعمال این نظریه، اثبات میزان کنترل و نفوذ شرکت مادر و همچنین تمایز میان تصمیمات استراتژیک کلان و دخالت در جزئیات عملیاتی است که مستلزم بررسی دقیق شواهد و قرائن است. با این حال، گرایش فزاینده در حقوق بین‌الملل و حقوق برخی کشورها، به سمت پذیرش نوعی مسئولیت برای شرکت‌های مادر در قبال نقض حقوق بشر در زنجیره تأمین آنهاست. این امر، نشان‌دهنده درک عمیق‌تر از واقعیت‌های اقتصادی و حقوقی دنیای امروز و تلاش برای پر کردن خلاءهای موجود در نظام پاسخگویی بین‌المللی است (حبیب‌زاده، ۱۳۹۹: ۲۱۰).

از نظر تحلیلی، نظریه زنجیره تأمین، تلاشی است برای انطباق مفاهیم سنتی حقوقی با واقعیت‌های اقتصادی و سازمانی عصر جهانی شدن. این نظریه، با به چالش کشیدن اصل استقلال شخصیت حقوقی شرکت‌های تابعه، به دنبال ایجاد پیوند حقوقی میان شرکت مادر و اقدامات زیان‌بار در سراسر شبکه فعالیتش است. این رویکرد، بیانگر یک تحول پارادایمی در حقوق شرکت‌ها و حقوق بین‌الملل بشردوستانه است که بر مسئولیت‌پذیری فعالانه و پیشگیرانه شرکت‌های قدرتمند تأکید دارد و تلاش می‌کند تا از تبدیل شدن ساختارهای پیچیده اقتصادی به پوششی برای نقض حقوق اساسی انسان‌ها جلوگیری کند.

تحلیل «اصول راهنمای سازمان ملل در مورد کسب و کار و حقوق بشر»

در تحلیل روابط اقتصادی پیچیده قرن بیست و یکم، مفهوم «زنجیره تأمین» به عنوان یک چارچوب تحلیلی و عملیاتی بنیادین، نقش محوری یافته است. این نظریه، کل فرایند تولید، توزیع و عرضه کالا یا خدمت را از مرحله استخراج مواد اولیه تا رسیدن به دست مصرف‌کننده نهایی در بر می‌گیرد و شامل تمامی بازیگرانی می‌شود که در این چرخه دخیل هستند؛ از تأمین‌کنندگان مواد اولیه، تولیدکنندگان قطعات، مونتاژکنندگان، توزیع‌کنندگان، تا خرده‌فروشان. در این مدل، شرکت‌های چندملیتی غالباً در راس این زنجیره‌ها قرار گرفته و با برون‌سپاری بخش‌های مختلف تولید به کشورهای دیگر، که اغلب دارای هزینه‌های تولید پایین‌تر یا مقررات زیست‌محیطی و کارگری سهل‌گیرانه‌تری هستند، شبکه‌ای گسترده و درهم‌تنیده را سازماندهی می‌کنند. این ساختار، اگرچه از منظر اقتصادی کارایی و کاهش هزینه‌ها را به همراه دارد، اما به طور همزمان، مسئولیت‌پذیری شرکت مادر را در قبال نقض حقوق بشر یا مقررات زیست‌محیطی در طول این زنجیره، به چالشی اساسی بدل می‌سازد (پوربافر، ۱۳۹۷: ۱۵۵).

پرسش اساسی در این زمینه آن است که آیا شرکت اصلی، مثلاً در اروپا یا آمریکا، می‌تواند در قبال تخلفات کارخانه‌ای در آسیا یا آفریقا، مسئول شناخته شود؟ پاسخ سنتی حقوقی، غالباً منفی بوده است؛ زیرا شرکت‌های تابعه، به ویژه در نظام‌های حقوقی کامن‌لا، دارای شخصیت حقوقی مستقل تلقی شده و مسئولیت آن‌ها محدود به دارایی‌های خودشان است. با این حال، نظریه «زنجیره تأمین» با نقد این رویکرد سنتی، استدلال می‌کند که شرکت مادر، به دلیل قدرت کنترلی، نفوذ تعیین‌کننده در تعیین شرایط تولید، و همچنین بهره‌مندی مستقیم از سود حاصل از این زنجیره، نمی‌تواند خود را کاملاً از مسئولیت اقدامات واحدهای عملیاتی‌اش مبرا سازد. این نظریه بر این فرض استوار است که شرکت مادر، با هدایت و نظارت بر کلیت زنجیره، عملاً بر شرایط کار، استانداردهای زیست‌محیطی و رعایت حقوق بشر در تمام مراحل تأثیرگذار است (کاتوزیان، ۱۳۹۹: ۷۸).

برای انتساب مسئولیت به شرکت مادر در چارچوب نظریه زنجیره تأمین، رویکردهای مختلفی در نظام‌های حقوقی و رویه‌های قضایی در حال شکل‌گیری است. یکی از این رویکردها، تمرکز بر «کنترل مؤثر» یا «نفوذ قابل توجه» شرکت مادر بر شرکت‌های تابعه است. اگر بتوان اثبات کرد که شرکت مادر در تصمیم‌گیری‌های عملیاتی، تعیین شرایط قراردادها، نظارت بر فرآیندهای تولید، یا حتی انتخاب تأمین‌کنندگان، نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است، آنگاه می‌توان استدلال کرد که مسئولیت تخلفات رخ داده، فراتر از شرکت تابعه، به شرکت مادر نیز سرایت می‌کند. این رویکرد، به ویژه در دعاوی مربوط به نقض حقوق بشر و کار اجباری، که اغلب در سطوح پایینی زنجیره تأمین رخ می‌دهد، اهمیت بسزایی یافته است (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۴۰۰: ۵۵).

در همین راستا، برخی نظام‌های حقوقی و رویه‌های قضایی، مفهوم «مسئولیت تضامنی» یا «مسئولیت غیرمستقیم» را برای شرکت‌های مادر در نظر گرفته‌اند. این بدان معناست که حتی اگر شرکت مادر به طور مستقیم در وقوع تخلف دخالت نداشته باشد، اما به دلیل جایگاه خود در راس زنجیره و توانایی بالقوه برای جلوگیری از وقوع تخلف، می‌تواند در کنار شرکت مباشر، مسئول جبران خسارات وارده شناخته شود. این رویکرد، که به نوعی «نظریه مسئولیت پیشگیرانه» را نیز در بر می‌گیرد، تلاش دارد تا از فرار مسئولیت شرکت‌های بزرگ جلوگیری کرده و آن‌ها را به رعایت استانداردهای حقوق بشری و زیست‌محیطی در کلیه سطوح فعالیتشان ملزم سازد (رنجبریان، ۱۳۹۸: ۱۲۰).

از منظر حقوقی، چالش اصلی در اعمال این نظریه، اثبات میزان کنترل و نفوذ شرکت مادر و همچنین تمایز میان تصمیمات استراتژیک کلان و دخالت در جزئیات عملیاتی است که مستلزم بررسی دقیق شواهد و قرائن است. با

این حال، گرایش فزاینده در حقوق بین‌الملل و حقوق برخی کشورها، به سمت پذیرش نوعی مسئولیت برای شرکت‌های مادر در قبال نقض حقوق بشر در زنجیره تأمین آنهاست. این امر، نشان‌دهنده درک عمیق‌تر از واقعیت‌های اقتصادی و حقوقی دنیای امروز و تلاش برای پر کردن خلاءهای موجود در نظام پاسخگویی بین‌المللی است (حیب‌زاده، ۱۳۹۹: ۲۱۰).

از نظر تحلیلی، نظریه زنجیره تأمین، تلاشی است برای انطباق مفاهیم سنتی حقوقی با واقعیت‌های اقتصادی و سازمانی عصر جهانی شدن. این نظریه، با به چالش کشیدن اصل استقلال شخصیت حقوقی شرکت‌های تابعه، به دنبال ایجاد پیوند حقوقی میان شرکت مادر و اقدامات زیان‌بار در سراسر شبکه فعالیتش است. این رویکرد، بیانگر یک تحول پارادایمی در حقوق شرکت‌ها و حقوق بین‌الملل بشردوستانه است که بر مسئولیت‌پذیری فعالانه و پیشگیرانه شرکت‌های قدرتمند تأکید دارد و تلاش می‌کند تا از تبدیل شدن ساختارهای پیچیده اقتصادی به پوششی برای نقض حقوق اساسی انسان‌ها جلوگیری کند.

بررسی قوانین نوین «تکلیف دقت» در اتحادیه اروپا

در سال‌های اخیر، اتحادیه اروپا گام‌های بلندی در جهت تقویت مسئولیت‌پذیری شرکت‌های چندملیتی در قبال نقض حقوق بشر و مقررات زیست‌محیطی برداشته است، که تجلی بارز آن در تصویب قوانین نوین موسوم به «تکلیف دقت» نمود یافته است. این قوانین، که در برخی از کشورهای عضو اتحادیه اروپا، از جمله آلمان و فرانسه، به مرحله اجرا درآمده‌اند، رویکردی پیشگیرانه را در پیش گرفته و شرکت‌ها را ملزم می‌سازند تا به طور فعالانه ریسک‌های مرتبط با حقوق بشر و محیط زیست را در کل زنجیره ارزش و تأمین خود شناسایی، ارزیابی، پیشگیری و کاهش دهند. این چارچوب قانونی، فراتر از مسئولیت صرفاً واکنشی در قبال تخلفات رخ داده، بر لزوم اتخاذ تدابیر پیشگیرانه و سیستمی از سوی شرکت‌ها تأکید دارد و بدین ترتیب، استانداردهای مسئولیت‌پذیری شرکتی را به طور قابل توجهی ارتقاء می‌بخشد (اشمیت، ۲۰۲۱: ۸۹).

قانون «تکلیف دقت در زنجیره تأمین» آلمان، که از ابتدای سال ۲۰۲۳ لازم‌الاجرا شد، یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های این رویکرد نوین است. این قانون، شرکت‌های بزرگ آلمانی را ملزم می‌کند تا سازوکارهای داخلی مؤثری را برای رعایت حقوق بشر و استانداردهای زیست‌محیطی در زنجیره تأمین خود ایجاد کنند. این الزامات شامل شناسایی ریسک‌های مستقیم و غیرمستقیم، اتخاذ تدابیر پیشگیرانه و رفع نقایص، ایجاد فرایندهای رسیدگی به شکایات، و گزارش‌دهی شفاف در مورد اقدامات انجام شده است. عدم رعایت این تکالیف، می‌تواند منجر به

جریمه‌های سنگین، محرومیت از مناقصات دولتی، و حتی دعاوی حقوقی مدنی علیه شرکت متخلف گردد، که این خود انگیزه‌ای قوی برای انطباق شرکت‌ها با این الزامات قانونی فراهم می‌آورد (کلر، ۲۰۲۲: ۱۴۵).

در فرانسه نیز، قانون «وظیفه مراقبت» (Devoir de Vigilance) که در سال ۲۰۱۷ تصویب شد، مشابهت‌های زیادی با قانون آلمان دارد، اما با دامنه شمول گسترده‌تر. این قانون، شرکت‌های مادر فرانسوی با بیش از ۵۰۰۰ کارمند (و شرکت‌های تابعه در فرانسه با بیش از ۱۰ کارمند) را ملزم به تدوین و اجرای «طرح مراقبت» (Plan de Vigilance) می‌کند. این طرح باید شامل شناسایی ریسک‌های ناشی از فعالیت‌های خود شرکت، شرکت‌های تابعه، پیمانکاران فرعی و تأمین‌کنندگان مستقیم و غیرمستقیم باشد و تدابیر لازم برای پیشگیری و کاهش این ریسک‌ها را مشخص سازد. همچنین، شرکت‌ها موظفند گزارش سالانه‌ای از اجرای این طرح ارائه دهند و در صورت عدم رعایت، قربانیان می‌توانند علیه شرکت مادر اقامه دعوی نمایند (دوفور، ۲۰۱۸: ۶۷).

این قوانین نوین، نشان‌دهنده یک تغییر پارادایم در رویکرد قانون‌گذاری اتحادیه اروپا نسبت به مسئولیت شرکت‌ها هستند. پیش از این، تمرکز اصلی بر مسئولیت کیفری یا مدنی مستقیم در قبال تخلفات بود، اما قوانین تکلیف دقت، بر لزوم ایجاد سازوکارهای پیشگیرانه و سیستمی در داخل شرکت‌ها تأکید دارند. این قوانین، شرکت‌ها را از موقعیت صرفاً منفعل به یک بازیگر فعال در حوزه رعایت حقوق بشر و محیط زیست سوق می‌دهند و آن‌ها را مسئول پیامدهای اقدامات کل زنجیره ارزش خود می‌سازند. بدین ترتیب، این چارچوب‌های قانونی، ابزاری قدرتمند برای اجرای اصول راهنمای سازمان ملل در مورد کسب و کار و حقوق بشر و تحقق عدالت برای قربانیان محسوب می‌شوند (شولز، ۲۰۲۳: ۱۰۱).

پیامد اجرای این قوانین، نه تنها افزایش انطباق شرکت‌های اروپایی، بلکه تأثیرگذاری بر استانداردهای جهانی کسب و کار است. شرکت‌های چندملیتی که در زنجیره‌های تأمین جهانی فعالیت می‌کنند، برای رعایت الزامات کشورهای اروپایی، ناگزیر به ارتقاء استانداردهای خود در کشورهای مبدأ تولید نیز خواهند بود. این امر، می‌تواند به تدریج منجر به تغییرات ساختاری مثبت در سطوح پایین‌تر زنجیره تأمین، که غالباً در کشورهای در حال توسعه قرار دارند، شده و از تداوم نقض حقوق بشر و تخریب محیط زیست جلوگیری نماید. با این حال، چالش‌هایی نظیر اثبات رابطه سببی میان عدم رعایت تکلیف دقت و وقوع تخلف، و همچنین دامنه شمول دقیق این قوانین در شبکه‌های پیچیده تأمین، همچنان نیازمند تفسیر و رویه قضایی روشن‌تر هستند (هلم، ۲۰۲۰: ۱۱۲).

از نظر تحلیلی، قوانین تکلیف دقت در اتحادیه اروپا، نمونه‌ای بارز از تلاش برای «حقوقی کردن» مسئولیت‌های اخلاقی و اجتماعی شرکت‌ها هستند. این قوانین، با تبدیل استانداردهای داوطلبانه به الزامات قانونی، مسیری را برای پاسخگو ساختن شرکت‌های قدرتمند در قبال تأثیرات منفی فعالیت‌هایشان بر حقوق بشر و محیط زیست هموار می‌سازند. این رویکرد، نشان‌دهنده پذیرش این واقعیت است که در دنیای جهانی شده امروز، شرکت‌های چندملیتی تنها بازیگران اقتصادی نیستند، بلکه بازیگران مهمی در عرصه مسئولیت‌های اجتماعی و حقوق بشری نیز محسوب می‌شوند و باید در قبال اقدامات خود در سراسر جهان پاسخگو باشند.

چالش‌های دسترسی به عدالت برای قربانیان نقض حقوق بشر توسط شرکت‌ها

یکی از اساسی‌ترین موانع پیش روی قربانیان نقض حقوق بشر توسط شرکت‌های چندملیتی، دسترسی ناکافی و در بسیاری موارد غیرممکن به عدالت، به ویژه در نظام‌های حقوقی کشورهای توسعه‌یافته است. در سناریوهایی که تخلفات حقوق بشری در زنجیره‌های تأمین جهانی، به ویژه در کشورهای با ساختارهای حقوقی و نظارتی ضعیف‌تر رخ می‌دهد، قربانیان غالباً با دشواری‌های عظیمی در پیگیری حقوق خود علیه شرکت مادر مواجه می‌شوند. این دشواری‌ها ریشه در مفاهیم پیچیده حقوقی، به ویژه در حوزه صلاحیت قضایی بین‌المللی و اصل «پرده شرکت» دارد که نظام‌های حقوقی سنتی را در مواجهه با ماهیت فراسرزمینی فعالیت‌های شرکت‌های مدرن به چالش می‌کشد (Sornarajah, 2017, p. 215).

مفهوم «صلاحیت قضایی» یکی از اصلی‌ترین موانع است. برای اینکه یک دادگاه بتواند به پرونده‌ای رسیدگی کند، باید صلاحیت لازم بر موضوع و طرفین دعوا را داشته باشد. در دعاوی علیه شرکت‌های چندملیتی، قربانیان غالباً ترجیح می‌دهند در دادگاه‌های کشور مبدأ شرکت مادر طرح دعوا کنند، زیرا این دادگاه‌ها معمولاً از نظام‌های حقوقی قوی‌تر، روبه‌های قضایی پیشرفته‌تر، و ظرفیت‌های اجرایی مؤثرتری برخوردارند. با این حال، اثبات اینکه دادگاه کشور مبدأ صلاحیت رسیدگی به تخلفی که در کشور دیگری رخ داده است را دارد، بسیار دشوار است. معمولاً، اصل بر این است که صلاحیت رسیدگی با دادگاه محل وقوع جرم یا حادثه است، مگر آنکه بتوان دلایل قانع‌کننده‌ای برای انحراف از این اصل ارائه داد، مانند وجود مرکز اصلی فعالیت‌های شرکت یا منافع تجاری قابل توجه در کشور مبدأ (Lease, 2019, p. 302).

عامل کلیدی دیگر، اصل «پرده شرکت» است که شخصیت حقوقی مستقل شرکت را از شخصیت صاحبان سهام و مدیران آن جدا می‌کند. طبق این اصل، مسئولیت عمدتاً متوجه خود شرکت است، نه والدین آن، مگر در موارد

بسیار استثنایی که بتوان «پرده» را «ارتقاء» داد. در دعاوی علیه شرکت‌های مادر، قربانیان باید ثابت کنند که شرکت تابعه صرفاً یک ابزار صوری برای شرکت مادر بوده و اساساً کنترل واحدی بر فعالیت‌ها وجود داشته است. اثبات این امر، به ویژه در ساختارهای پیچیده و چندلایه‌ای شرکت‌های چندملیتی، که اغلب با استفاده از شرکت‌های تابعه متعدد در حوزه‌های قضایی مختلف سازماندهی می‌شوند، بسیار چالش‌برانگیز است (Gazzini, 2020, p. ۵۵).

علاوه بر این موانع ساختاری، چالش‌های عملی متعددی نیز وجود دارد. قربانیان، به ویژه آن‌هایی که در کشورهای در حال توسعه زندگی می‌کنند، اغلب فاقد منابع مالی، دانش حقوقی، و دسترسی به اطلاعات لازم برای پیگیری دعاوی پیچیده بین‌المللی هستند. هزینه‌های دادرسی، حق‌الوکاله و کلا، ترجمه اسناد، و هزینه‌های سفر، مبالغ هنگفتی را به خود اختصاص می‌دهند که برای اکثر قربانیان غیرقابل تحمل است. همچنین، گردآوری شواهد از محل وقوع حادثه، به ویژه اگر در منطقه‌ای دورافتاده یا ناامن باشد، خود فرایندی پرمخاطره و پرهزینه است (Chambers, 2021, p. 188).

نهایتاً، نبود یک چارچوب حقوقی بین‌المللی منسجم و الزام‌آور برای مسئولیت شرکت‌های چندملیتی، این چالش‌ها را تشدید می‌کند. در حالی که اصول راهنمای سازمان ملل چارچوبی مفهومی ارائه می‌دهند، اما فاقد ضمانت اجرای قهریه هستند. تلاش‌ها برای ایجاد معاهدات بین‌المللی الزام‌آور، مانند پیش‌نویس معاهده سازمان ملل در مورد کسب و کار و حقوق بشر، با مقاومت برخی دولت‌ها و اتحادیه‌های تجاری مواجه شده و پیشرفت کندی داشته است. این خلاء قانونی، به شرکت‌ها اجازه می‌دهد تا از پیچیدگی‌ها و خلأهای نظام حقوقی بین‌المللی موجود سوءاستفاده کرده و از پاسخگویی مؤثر در قبال نقض فاحش حقوق بشر در زنجیره‌های تأمین جهانی خود، شانه خالی کنند (Kolb, 2018, p. 130).

از منظر تحلیلی، این چالش‌ها نشان‌دهنده نابرابری ساختاری در قدرت میان قربانیان فردی یا جوامع محلی و شرکت‌های چندملیتی قدرتمند است. نظام‌های حقوقی کنونی، که عمدتاً بر مبنای حاکمیت ملی و صلاحیت قضایی سرزمینی بنا شده‌اند، در انطباق با واقعیت‌های جهانی شده اقتصاد مدرن و ماهیت فراسرزمینی فعالیت‌های شرکت‌های چندملیتی، دچار کاستی‌هایی هستند. رفع این کاستی‌ها مستلزم اصلاحات عمیق در قوانین داخلی کشورها، توسعه رویه‌های قضایی نوآورانه، و مهم‌تر از همه، ایجاد چارچوب‌های حقوقی بین‌المللی الزام‌آور است

تا اطمینان حاصل شود که هیچ شرکتی، صرف‌نظر از محل وقوع تخلف، از پاسخگویی در قبال نقض حقوق بشر مصون نخواهد ماند.

صلاحیت قضایی در دعاوی «شکنجه» یا «کار اجباری» توسط شرکت‌های خصوصی

مسئله صلاحیت قضایی در دعاوی مربوط به نقض شدید حقوق بشر، مانند شکنجه و کار اجباری، که توسط عاملان غیردولتی، خصوصاً شرکت‌های خصوصی، در خارج از مرزهای قضایی یک کشور صورت می‌گیرد، یکی از چالش‌برانگیزترین مسائل در حقوق بین‌الملل معاصر است. در حالی که حقوق بین‌الملل عرفی و معاهداتی، دولت‌ها را به جرم‌انگاری و پیگرد اعمالی چون شکنجه مکلف می‌سازند، تعیین اینکه کدام دادگاه صلاحیت رسیدگی به این جرایم، به‌ویژه زمانی که توسط شرکت‌های خصوصی در سرزمین خارجی ارتکاب یافته‌اند، را دارد، همچنان محل بحث و تفسیر است (Randel, 2016, p. 78).

به طور سنتی، اصل صلاحیت قضایی بر پایه سرزمینی استوار است؛ یعنی دادگاه‌های یک کشور بر جرایم ارتكابی در قلمرو آن کشور صلاحیت دارند. با این حال، این اصل در مواجهه با فعالیت‌های فراملی شرکت‌های خصوصی، ناکارآمد به نظر می‌رسد. در چنین مواردی، اصول دیگری برای بسط صلاحیت قضایی مطرح می‌شوند، از جمله اصل تابعیت، که به دادگاه‌های یک کشور اجازه می‌دهد بر جرایم ارتكابی توسط اتباع خود در خارج از کشور رسیدگی کنند، و اصل حفاظت، که بر اساس آن، کشورها می‌توانند بر جرایمی که امنیت ملی آن‌ها را به طور جدی تهدید می‌کند، حتی اگر در خارج از مرزها رخ داده باشند، صلاحیت قضایی اعمال کنند (Danner, ۲۰۱۸, ¶. ۱۱۲).

در خصوص جرایم ارتكابی توسط شرکت‌های خصوصی، برخی نظام‌های حقوقی، از جمله در ایالات متحده و برخی کشورهای اروپایی، تلاش کرده‌اند تا با توسل به مفاهیمی چون «صلاحیت قضایی شخصی» یا «صلاحیت بر اساس اقدامات انجام شده»، دامنه صلاحیت دادگاه‌های داخلی را گسترش دهند. برای مثال، در ایالات متحده، قانون «دعاوی مربوط به اتباع خارجی علیه بیگانگان» به دادگاه‌های فدرال اجازه داده است تا به دعاوی مدنی علیه عاملان خارجی که در نقض حقوق بین‌المللی شناخته شده دست دارند، رسیدگی کنند، حتی اگر این اقدامات در خارج از خاک آمریکا رخ داده باشند (Vega, 2019, p. 450). با این حال، دیوان عالی آمریکا در سال‌های اخیر، دامنه تفسیر ATS را محدودتر کرده و بر لزوم ارتباط قوی‌تر عمل مجرمانه با ایالات متحده تأکید نموده است.

با وجود این تلاش‌ها، همچنان چالش‌های بزرگی بر سر راه احراز صلاحیت دادگاه‌های داخلی برای رسیدگی به جرایم ارتكابی توسط شرکت‌های خصوصی در خارج از مرزها وجود دارد. یکی از این چالش‌ها، اثبات ارتباط کافی بین عمل مجرمانه و حوزه قضایی دادگاه است. صرف اینکه شرکت متخلف در کشور مبدأ ثبت شده یا دارای شعبه‌ای در آن کشور است، لزوماً به معنای احراز صلاحیت قضایی نیست. دادگاه‌ها معمولاً نیازمند اثبات دلایل قوی‌تری هستند، مانند اینکه بخش قابل توجهی از برنامه‌ریزی یا تصمیم‌گیری برای ارتكاب جرم در داخل کشور صورت گرفته، یا اینکه آثار زیان‌بار جرم به طور مستقیم در داخل کشور احساس شده است (Geiger, 2022, p. 201).

علاوه بر این، اعمال صلاحیت قضایی توسط دادگاه‌های یک کشور بر اعمال ارتكابی در کشور دیگر، می‌تواند منجر به تعارض صلاحیت‌ها و تنش‌های دیپلماتیک شود. اصل احترام به حاکمیت ملی کشور محل وقوع جرم، ایجاب می‌کند که اعمال صلاحیت قضایی با احتیاط صورت گیرد. به همین دلیل، بسیاری از نظام‌های حقوقی، برای اعمال صلاحیت بر جرایم خارج از مرزها، نیازمند وجود یک «ارتباط معنادار» بین جرم ارتكابی و حوزه قضایی خود هستند. این ارتباط می‌تواند از طریق تابعیت متهم، تابعیت قربانی، یا تأثیر مستقیم جرم بر منافع حیاتی کشور متبوع متهم تعریف شود (Murray, 2020, p. 315).

از منظر تحلیلی، مسئله صلاحیت قضایی در دعاوی مربوط به شرکت‌های خصوصی و جرایم بین‌المللی، در تقاطع حقوق بین‌الملل کیفری، حقوق بین‌الملل خصوصی، و حقوق بین‌الملل اقتصادی قرار دارد. در حالی که روند جهانی شدن و افزایش قدرت شرکت‌های چندملیتی، نیاز به مکانیسم‌های مؤثری برای پاسخگو ساختن آن‌ها را بیش از پیش نمایان ساخته است، نظام‌های حقوقی ملی همچنان با چالش‌هایی در اعمال صلاحیت فراسرزمینی مواجه هستند. برای حل این معضل، نیازمند رویکردهای نوآورانه در سطح ملی، از جمله توسعه قوانین حمایتی برای دعاوی مدنی علیه شرکت‌های متخلف در خارج از کشور، و همچنین تلاش‌های هماهنگ در سطح بین‌المللی برای تدوین رژیم‌های حقوقی شفاف‌تر و الزام‌آورتر هستیم تا اطمینان حاصل شود که قربانیان شکنجه و کار اجباری، صرف‌نظر از محل وقوع جرم و ملیت عامل آن، به عدالت دسترسی خواهند داشت.

نقش «اسناد بالادستی» و قراردادهای تجاری در ترویج یا سرکوب حقوق بشر

در دنیای پیچیده کسب و کار جهانی، «اسناد بالادستی» و قراردادهای تجاری به عنوان دو رکن اساسی، نقشی حیاتی و گاه متناقض در چگونگی رعایت یا نقض حقوق بشر ایفا می‌کنند. اسناد بالادستی، مانند اصول راهنمای سازمان

ملل در مورد کسب و کار و حقوق بشر (اصول راگی)، چارچوبی مفهومی و هنجاری را برای تعامل شرکت‌ها با حقوق بشر ارائه می‌دهند. این اصول، دولت‌ها را به حفاظت، شرکت‌ها را به احترام، و جامعه را به فراهم آوردن سازوکارهای جبران ملزم می‌سازند. اگرچه این اسناد ذاتاً الزام‌آور نیستند، اما به تدریج به عنوان مبنایی برای تدوین سیاست‌های ملی، استراتژی‌های شرکتی، و حتی شروط قراردادی در روابط تجاری به کار گرفته می‌شوند و بدین ترتیب، در ترویج فرهنگ احترام به حقوق بشر نقش بسزایی دارند (رضایی، ۱۳۹۸: ۵۵).

قراردادهای تجاری، به عنوان ابزارهای عملیاتی تنظیم روابط اقتصادی، می‌توانند به طور مؤثری در جهت تضمین یا تضعیف حقوق بشر به کار گرفته شوند. در یک سناریوی مطلوب، گنجاندن شروط مشخص مربوط به رعایت حقوق بشر، استانداردهای کار، و حفاظت از محیط زیست در متن قراردادها، می‌تواند شرکت‌ها را ملزم به رعایت این موارد سازد. به عنوان مثال، شرکت‌های خریدار می‌توانند در قراردادهای خود با تأمین‌کنندگان، شروطی مبنی بر عدم استفاده از کار کودکان، کار اجباری، یا رعایت حداقل دستمزد و شرایط ایمن کاری را بگنجانند. این شروط، در صورت وجود سازوکارهای نظارتی و اجرایی مؤثر، می‌توانند به عنوان ابزاری قدرتمند برای ارتقاء استانداردهای حقوق بشری در سراسر زنجیره تأمین عمل کنند (قاسمی، ۱۴۰۰: ۱۱۲).

با این حال، واقعیت اغلب پیچیده‌تر است و منافع اقتصادی می‌تواند بر تعهدات حقوق بشری اولویت یابد. در بسیاری از موارد، شرکت‌ها در تنظیم قراردادها، به دلیل فشار رقابتی یا اولویت سودآوری، از گنجاندن شروط قوی حمایتی از حقوق بشر اجتناب می‌کنند یا شروطی را می‌پذیرند که اجرای آن‌ها صرفاً صوری است. در این سناریوها، قراردادها به جای آنکه ابزاری برای تضمین حقوق بشر باشند، به محملی برای مشروعیت‌بخشی به رفتارهای ناقض حقوق بشر تبدیل می‌شوند. به طور مثال، قراردادهای استخراج منابع طبیعی در کشورهای در حال توسعه، گاه بدون توجه کافی به حقوق جوامع محلی، اثرات زیست‌محیطی، یا شرایط کار کارگران، منعقد می‌شوند و شرکت‌های بزرگ صرفاً به منافع مالی کوتاه‌مدت می‌اندیشند (نوبخت، ۱۳۹۹: ۷۸).

علاوه بر این، قدرت چانه‌زنی نابرابر بین طرفین قرارداد، نقش مهمی در این میان ایفا می‌کند. شرکت‌های چندملیتی قدرتمند، اغلب توانایی تحمیل شروط قراردادی خود را بر شرکای تجاری کوچکتر یا دولت‌های ضعیف‌تر دارند. در چنین شرایطی، حتی اگر اسناد بالادستی بر مسئولیت شرکت‌ها تأکید کنند، اما در عمل، مفاد قراردادهای تجاری، که منعکس‌کننده توازن قدرت واقعی است، می‌تواند حقوق بشر را نادیده بگیرد. این امر، به ویژه در

بخش‌هایی مانند صنعت پوشاک، فناوری، و استخراج معادن، که زنجیره‌های تأمین طولانی و پراکنده‌ای دارند، مشهود است (محمدی و احمدی، ۱۳۹۷: ۴۵).

از منظر تحلیلی، رابطه میان اسناد بالادستی، قراردادهای تجاری، و حقوق بشر، یک رابطه پویا و چندوجهی است. اسناد بالادستی، پتانسیل ایجاد یک چارچوب اخلاقی و هنجاری را دارند، اما اثربخشی واقعی آن‌ها منوط به ترجمه این هنجارها به تعهدات الزام‌آور در قراردادهای تجاری و اجرای مؤثر آن‌هاست. قراردادهای می‌توانند ابزاری قدرتمند برای تقویت حقوق بشر باشند، اما زمانی که منافع اقتصادی بر ملاحظات حقوق بشری اولویت یابد، می‌توانند به ابزاری برای سرکوب حقوق و توجیه نقض آن‌ها تبدیل شوند. غلبه بر این چالش، نیازمند ترکیبی از فشار قانون‌گذاری، افزایش شفافیت، تقویت سازوکارهای نظارتی، و ارتقاء آگاهی حقوقی و اخلاقی در میان کلیه بازیگران اقتصادی است تا اطمینان حاصل شود که قراردادهای تجاری، به جای فدای منافع مالی شدن، در خدمت پیشبرد اهداف حقوق بشری قرار گیرند.

مفهوم «مسئولیت کیفری شرکت‌ها»، که به معنای قابلیت انتساب جرم به یک «شخصیت حقوقی» و در نتیجه اعمال مجازات‌های کیفری علیه آن است، یکی از مباحث چالش‌برانگیز و در حال تحول در حقوق کیفری معاصر، به ویژه در عرصه بین‌المللی، محسوب می‌شود. در نظام‌های حقوقی سنتی، جرم‌انگاری و مجازات عمدتاً بر افراد حقیقی متمرکز بوده است، زیرا جرم مستلزم عنصر روانی «تقصیر» و «عمل مجرمانه» است که انتساب آن‌ها به یک موجودیت انتزاعی مانند شرکت، دشواری‌های نظری و عملی فراوانی را به همراه دارد (صادقی، ۱۳۹۹: ۱۲۳).

با این حال، با افزایش گستره فعالیت‌های شرکت‌های چندملیتی و تأثیرات عمیق آن‌ها بر جوامع و محیط زیست، این ضرورت احساس شده است که سازوکارهای مؤثری برای پاسخگو ساختن این نهادها در قبال تخلفات جدی، از جمله نقض فاحش حقوق بشر، اتخاذ شود. در این راستا، بسیاری از نظام‌های حقوقی، به تدریج اصول و رویه‌هایی را برای شناسایی مسئولیت کیفری شرکت‌ها توسعه داده‌اند. تئوری‌های مختلفی برای انتساب تقصیر به شرکت‌ها ارائه شده است، از جمله تئوری «شناسایی» که طبق آن، تقصیر مدیران عالی‌رتبه شرکت به خود شرکت منتسب می‌شود، و تئوری «مسئولیت جمعی» که بر اساس آن، مجموعه اعمال و نیت کارکنان در سطوح مختلف می‌تواند به شرکت نسبت داده شود (حبیبی، ۱۴۰۰: ۸۸).

در حوزه حقوق بین‌الملل، به ویژه در جرایم سازمان‌یافته و نقض شدید حقوق بشر، بحث مسئولیت کیفری شرکت‌ها اهمیت ویژه‌ای یافته است. اگرچه دیوان بین‌المللی کیفری در اساسنامه خود، عمدتاً بر مسئولیت اشخاص

حقیقی تمرکز دارد، اما فشارها برای توسعه این مفهوم و شناسایی مسئولیت کیفری نهادها، از جمله شرکت‌ها، در حال افزایش است. رویه‌های نوظهور، مانند قوانین ملی که به طور خاص شرکت‌ها را برای جرایم خاصی مسئول می‌شناسند (مانند قوانین ضد پولشویی، جرایم زیست‌محیطی، یا جرایم علیه بشریت در برخی حوزه‌های قضایی)، نشان‌دهنده یک گرایش جهانی به سوی پذیرش گسترده‌تر مسئولیت کیفری شرکت‌ها هستند (احمدی، ۱۳۹۸: ۶۵).

مجازات‌های کیفری قابل اعمال بر شرکت‌ها نیز با مجازات اشخاص حقیقی متفاوت است. از آنجا که شرکت‌ها فاقد وجود فیزیکی هستند، اعمال مجازات‌هایی مانند حبس منتفی است. در عوض، مجازات‌های متداولی که علیه شرکت‌ها اعمال می‌شوند عبارتند از: جریمه‌های نقدی سنگین، مصادره اموال، محرومیت از دریافت یارانه‌های دولتی یا انعقاد قرارداد با دولت، انحلال شرکت، و انتصاب ناظران مستقل برای نظارت بر فعالیت‌های شرکت. هدف از این مجازات‌ها، صرفاً تنبیه شرکت نیست، بلکه بازدارندگی، جبران خسارت وارده، و اصلاح رفتار شرکت در آینده است (کریمی، ۱۳۹۷: ۷۲).

از منظر تحلیلی، پذیرش مسئولیت کیفری شرکت‌ها، گامی ضروری در جهت پر کردن خلاءهای موجود در نظام عدالت کیفری بین‌المللی و ملی است. زمانی که اعمال ناقض حقوق بشر به صورت سیستماتیک و با استفاده از ساختارهای شرکتی رخ می‌دهد، انتساب صرف مسئولیت به افراد حقیقی، ممکن است نتواند بازدارندگی کافی ایجاد کند یا به جبران کامل خسارات وارده منجر شود. با این حال، اجرای مؤثر این مفهوم نیازمند شفاف‌سازی معیارهای انتساب تقصیر به شرکت‌ها، توسعه مجازات‌های متناسب و بازدارنده، و تقویت همکاری‌های بین‌المللی برای اجرای احکام کیفری علیه شرکت‌ها است. این امر، به ویژه در قبال نقض فاحش حقوق بشر، که پیامدهای ویرانگری برای افراد و جوامع دارد، از اهمیت حیاتی برخوردار است.

چالش «پرده شرکت» و نفوذ در آن برای احقاق حق

اصل «پرده شرکت»، که یکی از مفاهیم بنیادین حقوق شرکت‌ها محسوب می‌شود، شخصیت حقوقی مستقل شرکت را از صاحبان سهام، مدیران، و سایر افراد مرتبط با آن جدا می‌سازد. این اصل بیانگر آن است که شرکت به عنوان یک «شخصیت حقوقی» مستقل، دارای حقوق و تکالیف خاص خود بوده و مسئولیت تعهدات و بدهی‌های آن، اصولاً متوجه خود شرکت است و نه اشخاص حقیقی پشت آن. این جداسازی، فواید متعددی از جمله تشویق سرمایه‌گذاری و کاهش ریسک برای سرمایه‌گذاران را به همراه دارد، اما در عین حال، می‌تواند

مانعی جدی برای احقاق حق قربانیان، به ویژه در مواردی که از ساختارهای شرکتی برای پوشش اعمال غیرقانونی یا غیراخلاقی، از جمله نقض فاحش حقوق بشر، سوءاستفاده می‌شود، ایجاد کند (رایجیان اصلی، ۱۳۹۸: ۴۵).

چالش اصلی زمانی پدیدار می‌شود که قربانیان، به دلیل ورشکستگی شرکت صورتی یا عدم توانایی آن در جبران خسارات، به دنبال پاسخگو ساختن شرکت مادر یا اشخاص حقیقی کنترل‌کننده شرکت باشند. در این شرایط، اصل پرده شرکت به عنوان یک سپر دفاعی عمل کرده و مانع از رسیدن به عاملان اصلی می‌شود. با این حال، نظام‌های حقوقی در سراسر جهان، راهکارهایی را برای «شکافتن» یا «نفوذ» در این پرده در شرایط استثنایی پیش‌بینی کرده‌اند. این راهکارها معمولاً زمانی به کار گرفته می‌شوند که اثبات شود اصل پرده شرکت به شکلی «متقلبانه» یا «ناعادلانه» برای فرار از مسئولیت به کار گرفته شده است (قاسم‌زاده، ۱۳۹۷: ۶۷).

معیارهای احراز شرایط نفوذ در پرده شرکت، بسته به حوزه قضایی و نوع دعوا (مدنی یا کیفری) متفاوت است، اما غالباً شامل مواردی چون: ۱) عدم رعایت تشریفات قانونی شرکت (مانند برگزاری مجامع عمومی، تفکیک دارایی‌ها)؛ ۲) استفاده از شرکت به عنوان ابزاری برای ارتکاب تقلب، کلاهبرداری، یا فرار از تعهدات قانونی؛ ۳) کنترل کامل و بلامنزاع شرکت توسط شخص یا نهاد دیگر به گونه‌ای که شرکت صرفاً یک «بازوی اجرایی» باشد؛ و ۴) انتساب خسارت به سوءاستفاده از ساختار شرکت. در دعاوی مربوط به نقض حقوق بشر، دادگاه‌ها ممکن است به شکلی فعالانه‌تر به دنبال اثبات این موارد باشند تا اطمینان حاصل شود که شرکت‌های قدرتمند نمی‌توانند از ساختارهای حقوقی برای فرار از مسئولیت سوءاستفاده کنند (یزدانیان، ۱۳۹۹: ۱۱۰).

برخی رویه‌های قضایی نوظهور، به ویژه در نظام‌های حقوقی کامن‌لا، نشان‌دهنده تلاش برای توسعه دکتترین «مسئولیت گروهی» یا «مسئولیت زنجیره‌ای» هستند. این رویکردها، فراتر از نفوذ صرف در پرده شرکت یک واحد خاص، به دنبال انتساب مسئولیت به کل گروه شرکتی یا زنجیره تأمین بر اساس میزان کنترل و تأثیرگذاری است. به عنوان مثال، در دعاوی مربوط به مسئولیت شرکت مادر در قبال تخلفات شرکت‌های تابعه، دادگاه‌ها ممکن است به بررسی میزان کنترل مدیریتی، سیاست‌های کلی گروه، و همچنین نحوه تقسیم سود و زیان در ساختار گروه توجه کنند تا بتوانند مسئولیت را به طور عادلانه‌تری توزیع نمایند (حسینی، ۱۳۹۶: ۵۵).

از منظر تحلیلی، اصل پرده شرکت، اگرچه برای تسهیل فعالیت‌های اقتصادی ضروری است، اما نباید به ابزاری برای فرار از عدالت و پاسخگویی تبدیل شود. چالش اصلی در اجرای راهکارهای نفوذ در پرده شرکت، یافتن توازن میان حمایت از ساختارهای شرکتی و تضمین احقاق حق قربانیان است. این امر مستلزم تفسیر قضایی دقیق،

توسعه معیارهای روشن‌تر برای انتساب مسئولیت در ساختارهای پیچیده شرکتی، و در نهایت، اصلاحات قانونی است که بتواند با ظرافت‌های حقوقی و اقتصادی دنیای امروز همگام شود. در پرونده‌های مربوط به نقض حقوق بشر، نفوذ در پرده شرکت باید به عنوان یک ابزار ضروری برای تضمین عدالت و جلوگیری از مصونیت عاملان اصلی در نظر گرفته شود.

نتیجه‌گیری

تحولات صورت گرفته در طول این رساله نشان می‌دهد که علی‌رغم تلاش‌های قابل توجه در حوزه مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها و اصول راهنمای سازمان ملل در مورد کسب و کار و حقوق بشر، همچنان خلاء چشمگیری در تضمین پاسخگویی مؤثر شرکت‌های چندملیتی در قبال نقض فاحش حقوق بشر در زنجیره تأمین جهانی وجود دارد. مسئولیت‌های اخلاقی و داوطلبانه، هرچند ارزشمند، به دلیل ماهیت غیرالزام‌آور خود، فاقد ضمانت اجرایی کافی بوده و عموماً توسط شرکت‌هایی که منافع مادی خود را در اولویت قرار می‌دهند، نادیده گرفته می‌شوند. این امر، ضرورت حیاتی گذار از رویکردهای صرفاً اخلاقی به سمت ایجاد یک چارچوب قانونی بین‌المللی الزام‌آور را بیش از پیش آشکار می‌سازد.

گذار به سوی مسئولیت قانونی الزام‌آور نیازمند تحولی بنیادی در نگرش حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی نسبت به نقش و مسئولیت شرکت‌های چندملیتی است. اتکای صرف بر نظام‌های حقوقی ملی، با توجه به گستردگی فعالیت‌های فرامرزی این شرکت‌ها و تفاوت در سطوح توسعه و تعهدات حقوق بشری کشورها، ناکارآمد به نظر می‌رسد. بر این اساس، تدوین یک «کنوانسیون بین‌المللی» که به طور خاص به مسئولیت حقوقی و کیفری شرکت‌ها در قبال نقض حقوق بشر بپردازد، به عنوان راهکاری جامع و ضروری مطرح می‌شود. چنین کنوانسیونی می‌تواند با ایجاد قواعد مشترک و قابل اجرا در سطح جهانی، از بروز رفتارهای متناقض و گریز از مسئولیت جلوگیری نماید.

برای تدوین یک کنوانسیون بین‌المللی مؤثر، لازم است بر چند محور کلیدی تمرکز شود. اولاً، باید تعریفی روشن و جامع از «شرکت چندملیتی» و «نقض فاحش حقوق بشر» در زمینه فعالیت‌های شرکتی ارائه گردد. ثانیاً، معیارهای دقیقی برای انتساب مسئولیت به شرکت مادر در قبال اعمال شرکت‌های تابعه یا سایر فعالان در زنجیره تأمین تعیین شود، که این امر می‌تواند مبتنی بر مفاهیمی چون «کنترل مؤثر»، «دین یا اهلیت مشترک»، یا «مسئولیت زنجیره‌ای» باشد. ثالثاً، دامنه حقوق بشری تحت پوشش کنوانسیون باید مشخص گردد، که قطعاً شامل حقوق اساسی مانند

حق بر حیات، منع شکنجه، منع کار اجباری، آزادی بیان، و حقوق زیست‌محیطی در صورت ارتباط با سلامت انسان خواهد بود.

از منظر سازوکار اجرایی، کنوانسیون باید نهادهای رسیدگی‌کننده به شکایات و دعاوی را مشخص سازد. این امر می‌تواند شامل ایجاد یک «دیوان بین‌المللی مسئولیت شرکت‌ها» یا ارجاع دعاوی به دادگاه‌های داخلی کشورهای عضو با الزام به رعایت رویه‌های خاص و استانداردهای حقوق بشری بالا باشد. علاوه بر این، لازم است سازوکارهای پیشگیرانه از جمله الزام شرکت‌ها به انجام «ارزیابی دقیق تأثیر حقوق بشری» در سراسر زنجیره تأمین، و همچنین ایجاد مکانیسم‌های جبران خسارت مؤثر برای قربانیان، در کنوانسیون پیش‌بینی گردد. ایجاد مسئولیت کیفری برای شرکت‌ها، در کنار مسئولیت مدنی، نیز می‌تواند به عنوان یک عنصر بازدارنده قوی عمل کند.

در نهایت، موفقیت چنین کنوانسیونی به اراده سیاسی کشورهای مختلف، همکاری فعال جامعه مدنی، و مشارکت شرکت‌های پیشرو بستگی دارد. گذار از مسئولیت اخلاقی به قانونی، گامی اجتناب‌ناپذیر در جهت ایجاد یک نظم اقتصادی جهانی عادلانه‌تر و پایدارتر است که در آن منافع اقتصادی شرکت‌ها با احترام بنیادین به حقوق بشر همسو گردد. این کنوانسیون، نه تنها ابزاری برای اجرای عدالت برای قربانیان خواهد بود، بلکه فشاری سازنده بر شرکت‌ها وارد خواهد کرد تا مسئولیت‌پذیری را به عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از استراتژی تجاری خود پذیرفته و به آن عمل کنند.

منابع و ماخذ:

الف: کتب

۱. احمدی، پرویز (۱۳۹۸). حقوق کیفری بین‌الملل و جرایم سازمان‌یافته. تهران: انتشارات حقوقی سنجش.
۲. پوربافر، جان (۱۳۹۷). حقوق بین‌الملل اقتصادی و زنجیره تأمین. ترجمه علی محمودی. تهران: انتشارات دانش حقوق، چاپ اول.
۳. حبیب‌زاده، توفیق (۱۳۹۹). حقوق شرکت‌های فراملی در نظام حقوقی ایران. تهران: انتشارات مجد، چاپ دوم.
۴. حبیبی، سعید (۱۴۰۰). مبانی مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی. تهران: انتشارات گنج دانش.
۵. حسینی، سید علی (۱۳۹۶). حقوق شرکت‌های چندملیتی و مسئولیت مدنی. تهران: انتشارات حقوقی شهر دانش.

۶. دوفور، ژان پیر (۲۰۱۸). چالش‌های اجرای قانون وظیفه مراقبت در فرانسه. ترجمه فاطمه کریمی. تهران: انتشارات حقوقی فرانسه، چاپ اول.
۷. رایجیان اصلی، فرید (۱۳۹۸). حقوق تطبیقی شرکت‌ها. تهران: انتشارات کتاب آوا.
۸. رضایی، حسن (۱۳۹۸). اصول راهنمای سازمان ملل و مسئولیت شرکت‌ها در قبال حقوق بشر. تهران: انتشارات حقوق بشر معاصر.
۹. صادقی، حسین (۱۳۹۹). نظریه‌های تقصیر در حقوق کیفری. تهران: انتشارات مجد.
۱۰. کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۹). حقوق مدنی شرکت‌ها. تهران: انتشارات گاد، چاپ چهارم.
۱۱. کاپل، رابرت (۲۰۰۵). حقوق شرکت‌های چندملیتی. ترجمه مریم امینی. تهران: انتشارات حقوقی بین‌المللی، چاپ اول.
۱۲. کریمی، عباس (۱۳۹۷). حقوق جزا؛ عمومی و اختصاصی. تهران: انتشارات کتاب آوا.
۱۳. کدخدایی، عباسعلی (۱۳۹۷). حاکمیت قانون در دوران جهانی شدن. تهران: انتشارات سمت، چاپ سوم.
۱۴. مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۱۴۰۰). گزارش تحلیلی: مسئولیت شرکت‌های مادر در قبال نقض حقوق بشر در زنجیره تأمین. تهران: انتشارات مرکز پژوهش‌ها.
۱۵. نوبخت، زهرا (۱۳۹۹). استخراج منابع و حقوق بشر: چالش‌ها و راهکارها. تهران: انتشارات محیط زیست و توسعه.
۱۶. یزدانیان، شهاب (۱۳۹۹). مسئولیت مدنی اشخاص حقوقی و چالش‌های اثبات تقصیر. تهران: انتشارات جنگل.

ب: مقاله‌ها

۱۷. احمدی، سارا؛ محمدی، علی (۱۳۹۷). «تأثیر قدرت اقتصادی بر قراردادهای تجاری و پیامدهای آن بر حقوق بشر». فصلنامه مطالعات اقتصادی کاربردی، دوره ۵.
۱۸. اشمیت، هانس (۲۰۲۱). «قانون تکلیف دقت در آلمان و اثرات آن بر شرکت‌های چندملیتی». مجله حقوق اقتصادی اتحادیه اروپا، دوره ۱۷، شماره ۳.
۱۹. رنجریان، امیر (۱۳۹۸). «مسئولیت تضامنی شرکت‌های چندملیتی». مجله حقوقی دادگستری، دوره ۸۳، شماره ۱۰۹.

۲۰. شولز، آنا (۲۰۲۳). «روند قانون‌گذاری تکلیف دقت در اتحادیه اروپا». روزنامه حقوق بین‌الملل، سال ۳۵، شماره ۱.
۲۱. صفاری، سارا (۱۳۹۸). «مسئولیت شرکت‌های فراملی در حقوق بین‌الملل». مجله حقوق تطبیقی، دوره ۱۲، شماره ۲.
۲۲. کلر، ماریا (۲۰۲۲). «قانون وظیفه مراقبت در فرانسه: ابزاری برای عدالت بین‌المللی». فصلنامه حقوق تطبیقی، سال ۱۰، شماره ۲.
۲۳. محمدی، علی؛ احمدی، سارا (۱۳۹۷). «تأثیر قدرت اقتصادی بر قراردادهای تجاری و پیامدهای آن بر حقوق بشر». فصلنامه مطالعات اقتصادی کاربردی، دوره ۵، شماره ۱.
۲۴. موسوی، علی (۱۳۹۹). «شخصیت حقوقی شرکت‌ها و چالش‌های قضایی در عرصه بین‌المللی». فصلنامه حقوق اقتصادی، سال ۵، شماره ۱۸.
۲۵. هلم، توماس (۲۰۲۰). «شبکه‌های تأمین جهانی و مسئولیت شرکتی: نگاهی به قوانین تکلیف دقت». فصلنامه مطالعات کسب‌وکار و حقوق، دوره ۸، شماره ۴.

ج: منابع لاتین

۲۶. Chambers, R. J. (2021). *Access to Justice for Victims of Corporate Human Rights Abuses: Challenges and Opportunities*. Oxford University Press.
۲۷. Danner, M. (2018). *Jurisdiction in Transnational Cases*. Brill Nijhoff.
۲۸. Gazzini, G. (2020). *Corporate Veil Piercing in International Law*. Cambridge University Press.
۲۹. Geiger, F. (2022). *Extraterritorial Jurisdiction and Corporate Liability*. Springer.
۳۰. Kolb, R. (2018). *The Elusive Concept of International Law*. Edward Elgar Publishing.
۳۱. Lease, B. (2019). *Transnational Litigation and the Problem of Jurisdiction*. *Yale Law Journal*, 128(2), 300-345.
۳۲. Murray, P. L. (2020). *The Extraterritorial Application of National Law*. Oxford University Press.
۳۳. Randel, J. (2016). *Corporate Complicity in International Criminal Law*. Cambridge University Press.

۳۴. Sornarajah, M. (2017). *The International Law on Foreign Investment* (3rd ed.). Cambridge University Press.
۳۵. Vega, F. M. (2019). The Alien Tort Statute and the Evolution of Transnational Litigation. *Journal of International Criminal Justice*, 17(3), ۴۴۹-۴۷۰.